

نقدی دو لایه بر روش‌شناسی ابزارانگاران میلتن فریدمن

محمود متوسلی

استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

علی رستمیان

کارشناس ارشد اقتصاد دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۷/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش: ۸۹/۳/۵

چکیده

مقاله‌ی معروف فریدمن، یعنی "روش‌شناسی علم اقتصاد اثباتی"، در شمار یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین آثار مطرح شده در قلمروی روش‌شناسی اقتصادی قرار دارد. فریدمن در این مقاله، اصول حاکم بر شیوه‌ی کار یک اقتصاددان اثبات‌گرا را در قالب رهیافت ابزارانگاران، تصریح و به این صورت دیدگاه مناقشه‌برانگیز خود را در مورد عدم ضرورت واقع‌گرایانه‌بودن فرض‌ها به‌منزله‌ی کانون نگرش خود مطرح می‌کند. در این مقاله، ضمن بحث درباره‌ی برخی از مهم‌ترین شکاف‌های منطقی و نظری موجود در مقاله‌ی فریدمن (نقد درونی)، با توجه به چارچوب معرفت‌شناختی امره لاکاتوش، به بررسی جایگاه معرفت‌شناختی نسخه‌ی فریدمن از روش‌شناسی ابزارانگاران خواهیم پرداخت (نقد بیرونی). هم‌چنین استدلال خواهیم کرد که ابزارانگاری پیش‌بینی‌گرایانه‌ی فریدمن، آن‌چنان که در مقاله‌ی وی بازتاب یافته، افزون بر این که بر اساس ملاحظات نظری، به‌لحاظ درونی از دشواری‌های مسأله‌برانگیزی رنج می‌برد، از منظر فلسفی نیز، در چارچوب تحلیل لاکاتوش در فلسفه‌ی علم، در زمره‌ی نظریه‌های واپس‌گرایانه قرار می‌گیرد.

طبقه‌بندی JEL: B۴۱، B۴۹

کلیدواژه: اثبات‌گرایی، ابزارانگاری، روش‌شناسی اقتصادی ابزارانگاران

۱- مقدمه

بیهوده نیست اگر بگوییم مقاله‌ی فریدمن، یکی از پرخواننده‌ترین مقاله‌های روش‌شناسی نزد اقتصاددانان است؛ مقاله‌ای که به‌لطف سیاق اثبات‌گرایانه‌ی خود (چه در شکل بیان و چه در قامت استدلال)، از یک سو کم‌تر از سایر مقالات روش‌شناختی، خواننده را گرفتار پیچش‌های فلسفی و نظری می‌کند و از سوی دیگر شیوه‌ی عمل سراسر و کارکردگرایانه‌ای را تجویز می‌کند که اقتصاددانان، که عموماً در تأمل نظری، مقتصد و صرفه‌جویانه عمل می‌کنند (!) و کارفرمایان آن‌ها در عرصه‌ی عمومی و حکومتی (سیاست‌گذاران و سیاست‌مردان)، آن را می‌پسندند. بن‌انگاره‌ی نهفته در پس استدلال‌های فریدمن، این است که هدف نهایی علم نه تبیین، بلکه پیش‌بینی است و فرضیه و نظریه در فراگرد نظریه‌پردازی، ابزارهایی برای دستیابی به این هدف هستند. نیک می‌دانیم که تعریف هر فرد از سرشت علم و هدف وی از نظریه‌پردازی، تأثیری مستقیم بر شیوه‌ی عمل و روش‌شناسی حاکم بر کار وی بر جای خواهد نهاد؛ از این منظر، چنان‌چه هدف نهایی علم‌ورزی، پروراندن نظریه‌هایی با توان پیش‌بینی‌کنندگی بالا تعریف شود، آن‌گاه ابزارانگاری را به‌واقع می‌توان به‌منزله‌ی رهیافتی مفید و بسنده در روش‌شناسی تصور کرد. با این حال، اگر وجه تبیینی نظریه‌ها نیز در حکم ویژگی جدایی‌ناپذیر نظریه مورد نظر قرار گیرد، مطلبی که در طول مقاله درباره‌ی آن بحث خواهیم کرد، دیگر نمی‌توان به بسندگی ابزارانگاری رأی مثبت داد. در حقیقت چنان‌که کالدول به درستی اشاره می‌کند، اگر بخواهیم به صورت ریشه‌ای، رهیافت ابزارانگاره‌ی فریدمن را به پرسش بگیریم، کافی است آن را در برابر این دیدگاه معرفت‌شناختی به محک گذاریم که در صورتی که هدف از علم، چیزی بیش از کسب پیش‌بینی‌های دقیق، به‌ویژه توان تبیینی آن، باشد، رهیافت ابزارانگاره تا چه حد از نظر روش‌شناختی پاسخ‌گوی ما خواهد بود (کالدول، ۱۹۸۰a: ۳۷۰-۳۶۹).

بلند، به‌عنوان یکی از رادیکال‌ترین نقادان عرصه‌ی روش‌شناسی اقتصادی که دست‌کم به کفایت رهیافت ابزارانگاره‌ی فریدمن باور دارد، معتقد است که در روش‌شناسی اقتصادی، نیازی بدین گونه ژرف‌اندیشی‌های فلسفی نیست که مباحث عموماً توصیفی روش‌شناسی را با مبانی عمده‌تاً تجویزی معرفت‌شناختی می‌آلایند و چنین دغدغه‌هایی را نمی‌توان به مقاله‌ی فریدمن وارد ساخت که اساساً فاقد ساخت‌مایه‌ی فلسفی است (بلند، ۱۹۹۷: ۴۲). در کنار این دو نمونه بر له و علیه رهیافت روش‌شناسی فریدمن، می‌توان به ادبیات مفصلی که از رهگذر سایر نقدها و

تقریرها شکل گرفته، اشاره کرد که از جمله کلاسیک‌ترین آن‌ها، کارهای رات‌وین (۱۹۵۹)، ساموئلسون (۱۹۶۶)، کوپمانس (۱۹۵۷) و ملیتز (۱۹۶۵) است. با این وصف، برای پرهیز از درگیر شدن در جشنواره‌ی رنگارنگ و هزارتویی مجادلات این‌چنینی که پیرامون مقاله‌ی فریدمن شکل گرفته است، در این مقاله با تمرکز بر چند وجه مشخص از مقاله‌ی فریدمن، می‌کوشیم با توجه به مباحثی که پیرامون "واقع‌گرایی فرض‌ها" مطرح می‌شود، از یک چشم‌انداز، به نقد درونی رهیافت ابزارانگاره‌ی او دست‌زنیم، و از سوی دیگر با توسل به نگاه روش‌شناختی لاکاتوش، برنامه‌های پژوهشی علمی و تأثیر معرفت‌شناختی آن، رهیافت مذکور را از بیرون و در بستر نقدی مبتنی بر فلسفه‌ی علم مدرن، ارزیابی کنیم.

۱- ابزارانگاری

۱-۱- ابزارانگاری و دلالت‌های آن برای علم اقتصاد

در فلسفه‌ی علم، ابزارانگاری به رهیافتی گفته می‌شود که بر اساس آن، نظریه‌ها خصلتی ابزاری دارند، یعنی به‌منزله‌ی ابزارهایی هستند که برای تحقق اهدافی مشخص به کار گرفته می‌شوند.^۱ بنابراین تعریف، جدا از عده‌ی محدودی از طرفداران دوآتشه‌ی نظریه‌گرایی^۲، هر یک از ما به نحوی ابزارانگار هستیم، از این حیث که، در تحلیل نهایی، معتقدیم نظریه‌ی یک هدف-در-خود نیست، بلکه به آن ضرورتاً باید در حکم یک میانجی، برای تحقق اهداف مشخص و مفید نگریست. پیداست که ابزارانگاری در این معنا، در برابر بسیاری از رهیافت‌های فرمالیستی، چهره‌ای انتقادی به خود می‌گیرد و از واقع‌گرایی دفاع می‌کند؛ با این حال، زمانی که ما به تحقق "اهداف مشخصی" توجه می‌کنیم که نظریه در دست‌یابی به آن، شأن ابزاری می‌یابد و درباره‌ی چیستی آن، چون و چرا می‌کنیم، ابزارانگاری، رفته‌رفته سیمای مخرب خود را آشکار می‌کند.

در علم اقتصاد، این اهداف بنا به عرف حاکم بر پارادایم ابزارانگاری در این رشته، فقط در رابطه با پیش‌بینی تعریف می‌شوند؛ به بیان دیگر، بر اساس ابزارانگاری، یک نظریه به‌مثابه، ابزاری برای دست‌یابی به پیش‌بینی‌های دقیق تعریف می‌شود. بدین ترتیب، سایر ویژگی‌های شناختی‌ای که دیگر رهیافت‌های روش‌شناختی، در خارج از این محدوده به نظریه نسبت می‌دهند، به‌ویژه توان توصیفی نظریه (یا به زبانی فلسفی،

۱- از نظر تاریخی، اصطلاح ابزارانگاری را نخستین بار جان دیویی (John Dewey) فیلسوف پراگماتیست امریکایی، به منظور تمایزگذارن میان نسخه‌ی خود از پراگماتیسم نسبت به نسخه‌ی ویلیام جیمز (William James) مطرح کرد.

۲- Theoreticism.

قابلیت آن به عنوان نظام بازنمایی بخشی از واقعیت) و توان تبیینی نظریه (نظریه در مقام راهنمایی در "کشف" مکانیسم‌های علی نهفته در پدیده‌ها و رویدادها) وجهه‌ای ندارند. به طور کلی در ابزارانگاری، اعتبار نظریه‌ها امری کارکردی است و نه مفهومی یا منطقی، بدین معنا که ارزش نظریه براساس معیارهای کاربردگرایانه از جمله سودمندی، انعطاف‌پذیری، کاربست‌پذیری، عملیاتی بودن و کارایی سنجیده می‌شود، نه بر اساس معیارهای منطقی مانند صدق و کذب و انسجام صوری. در این چارچوب، مفاهیم نظری به‌مثابه‌ی برساخته‌هایی یکسره انتزاعی‌اند که ممکن است هیچ بنیانی در واقعیت نداشته باشند و از این نظر فاقد محتوای تجربی و انضمامی باشند؛ به گونه‌ای که از نظر منطقی، ارزش صدق آن‌ها را نتوان در متن آزمون تجربی سنجید.

سودمندی چنین نگرشی، عمدتاً در رابطه با تسهیل نظریه‌پردازی آشکار می‌شود؛ به طوری که پژوهشگر در چارچوب ابزارانگاری، چندان خود را درگیر فرض‌ها و نظریه‌هایی نمی‌کند که واجد پیچیدگی‌های منطقی، مفهومی و نشانه‌ای هستند. یک ابزارانگار، آن دسته از فرض‌های نظریه‌ی اقتصادی را که با نتایج تجربی یا نظریه‌ها و کردارهای روان‌شناختی تأییدشده، ناسازگار هستند را رد نمی‌کند؛ به این دلیل که معتقد است قرار نیست فرض‌ها، بیانگر حقایق جهان واقعی باشند. این مسامحه‌ی نظری سبب می‌شود که ابزارانگار، به دلیل نادیده‌گرفتن محتوای درونی نظریه و فرض‌ها، ناخواسته از تأثیر مهمی که عناصر نظری گوناگون (که در نظریه‌های مختلف دلالت‌های متفاوتی را استفاده می‌کنند) بر کل عرصه‌ی نظریه‌پردازی (حتی دلالت‌های حاکم بر پیش‌بینی) می‌گذارند، غافل شود.

۱-۲- ابزارانگاری به‌مثابه‌ی روش‌شناسی برای علم اقتصاد اثباتی

جان نویل کینز، در اثر معروف خویش "قلمرو و روش اقتصاد سیاسی"، قلمروی اقتصاد سیاسی را به سه بخش متمایز تقسیم می‌کند: (۱) اقتصاد به‌مثابه‌ی علمی اثباتی، که دانشی است نظام‌مند در رابطه با آن چه "هست"، (۲) اقتصاد به‌مثابه‌ی علمی هنجاری، که دانشی است نظام‌مند در رابطه با آن چه "باید باشد" و (۳) اقتصاد به‌مثابه‌ی هنر، که شامل نظامی از قاعده‌هاست که به منظور دستیابی به اهداف مشخص به کار گرفته می‌شوند^۱. مقاله‌ی فریدمن با اشاره به این تمایزگذاری آغاز می‌شود

Davis, John B. D. *Wade Hands and Uskali Maki* (۱۹۹۸).
Keynes, J.N. (۱۸۹۱).

۱- به نقل از:
اصل منبع:

(فریدمن، ۱۹۵۳: ۴). وی معتقد است اقتصاد هنجاری، به لحاظ نظری وابسته به نتایج بر گرفته از اقتصاد اثباتی است؛ علاوه بر این، اتفاق نظر اقتصاددانان بر سر یک سیاست اقتصادی، بیش از آن که بازبسته‌ی ملاحظات مربوط به اقتصاد هنجاری باشد، متکی بر اقتصاد اثباتی و نتایج مشخص آن است (نتایجی که می‌توانند به طور عام و برپایه‌ی معیارهای عقلانی مورد پذیرش قرار گیرند) (فریدمن، ۱۹۵۳: ۶)؛ از این رو، وی به طور ضمنی بر سیادت اقتصاد اثباتی بر اقتصاد هنجاری اشاره می‌کند.

به اعتقاد فریدمن، هدف نهایی یک علم اثباتی، پروراندن نظریه‌هایی است که ما را در دستیابی به پیش‌بینی ثمربخش پدیده‌ها یاری رسانند. نظریه به واسطه‌ی قدرت خود در پیش‌بینی طبقه‌ی مشخصی از پدیده‌های مورد مطالعه، ارزیابی می‌شود، از این رو، تنها شواهد واقعی هستند که می‌بایست در قضاوت درباره‌ی درستی و نادرستی نظریه مورد استناد قرار گیرند (فریدمن، ۱۹۵۳: ۸). به عبارت دیگر، از آن‌جا که بخش عمده‌ی نظریه، همانا ساختاری شکل‌یافته از فرضیه‌هاست، برای آزمون فرضیه و ارزیابی اعتبار آن، باید پیش‌بینی‌های حاصل از آن را با نتایج تجربه‌ی مقابله داد (فریدمن، ۱۹۵۳: ۹). بدین ترتیب، فرضیه‌ای که پیش‌بینی‌های حاصل از آن، با مشاهدات عینی ناسازگار افتد، رد می‌شود و در مورد فرضیه‌هایی که به واسطه‌ی پیش‌بینی‌های صادق بر جا می‌مانند، با بهره‌گرفتن از سایر معیارهای نظری، از جمله "سادگی"، "ثمربخشی یا باروری"، "کامل بودن" و "سازگاری منطقی"، دست به داوری می‌زنیم (فریدمن، ۱۹۵۳: ۱۰).

در صفحات بعد، فریدمن به بحث درباره‌ی دلالت‌مندی فرضیه‌ها می‌پردازد؛ وی اظهار می‌کند که دلالت^۱ یک فرضیه که بر اساس مجموعه‌ای از داده‌ها و اطلاعات موجود در ذهن پژوهشگر شکل می‌گیرد، خود دوباره با مراجعه‌ی پژوهشگر به مجموعه‌ای از داده‌ها که از همان جنس هستند (داده‌هایی در رابطه با جستارمایی مورد پژوهش) آزمون می‌شود؛ به اعتقاد فریدمن، مسأله‌ی بغرنج و غلط‌انداز در علوم اجتماعی این است که به دلیل مشکلات موجود بر سر یافتن شواهد نو در رابطه با آزمون دلالت‌ها، فرضیه عمدتاً در برابر همان شواهدی به آزمون گذاشته می‌شود که دلالت‌هایش بر مبنای آن شکل گرفته‌اند، بدین ترتیب گمان می‌رود که این فرض فرضیه‌هاست که در برابر شواهد آزمون و سازگاری آن‌ها با واقعیت، یا واقع‌گرایی‌شان، به

^۱- Implication.

محک گذاشته می‌شود^۱ (فریدمن، ۱۹۵۳: ۱۴-۱۲). فریدمن، باور خود را در قالب این عبارت مشهور، چنین بیان می‌کند که فرضیه‌های مهم و پراهمیت شامل "فرض‌ها"یی هستند که بازنمود توصیفی نادقیقی از واقعیت را ارائه می‌دهند؛ به طور کلی، هرچه نظریه اهمیت بیش‌تری داشته باشد، فرض‌های غیرواقع‌بینانه‌تری دارد (فریدمن، ۱۹۵۳: ۱۴)؛ به زبان ساده، فرضیه‌ها در نظریه‌هایی که خوب پیش‌بینی می‌کنند، نسبت به فرضیه‌های نظریه‌هایی که پیش‌بینی‌شان ضعیف‌تر است، واقع‌گرایی کم‌تری دارند.

باید توجه داشت که تأکید، بر ارزیابی نظریه بر مبنای دقت پیش‌بینی، بیانگر این است که دریافت روش‌شناختی فریدمن از دغدغه‌های تجربه‌گرایانه بی‌نصیب نیست؛ درحقیقت نگرش فریدمن، تباری مارشالی دارد و به عقیده‌ی وی، نظریه‌ی مرکبی است که با بهره‌گیری از آن می‌توان به حقایق ملموس دست یافت و در این میان نه پیشینی‌انگاری قیاس‌گرایانه و نه واقع‌گرایی استقرائگرایانه‌ی محض، هیچ یک نباید پژوهشگر را در مسیر دستیابی به این حقایق به کژراهه بکشانند.

نکته‌ی مسأله‌ساز در این‌جا، این است که برای فریدمن این "حقایق" چیزی جز پیش‌بینی‌های دقیق نیستند؛ در حقیقت وی تجربه‌گرایی را با اثبات‌گرایی خاص خود که در آن دستیابی به پیش‌بینی به‌نحوی غیرانتقادی هدفی نهایی تعریف شده است، می‌آلاید و بدین ترتیب بیش از آن که از وجه مفید و انتقادی تجربه‌گرایی (یعنی ابطال‌گرایی بنیادین نهفته در آن) بهره‌گیرد، به‌گونه‌ای سهل‌انگارانه در پی تأیید نقش مشاهداتی است که تنها برای ارزیابی پیش‌بینی‌ها به پیش کشیده می‌شوند. منش تجربه‌گرایانه‌ی ابزارانگاری پیش‌بینی‌گرایانه^۲ فریدمن، در سایه‌ی همین تأکید مصرانه بر پیش‌بینی و نادیده‌گرفتن نقش تبیین‌گری نظریه، رنگ می‌بازد.^۳

پوپر، در این باره اظهار می‌کند که "نظریه‌ها چه درست باشند، چه نادرست، ابزار صرف نیستند"^۴ و نادیده‌گرفتن نقش اکتشافی آن‌ها، آسیب‌های بسیاری بر بدنه‌ی علم

۱- در این باور فریدمن که نظریه باید براساس آزمون دلالت‌هایش ارزیابی شود و نه آزمون فرض‌هایش، می‌توان نشانه‌هایی از دیدگاه پراگماتیستی دیویی به نظریه‌پردازی را سراغ گرفت؛ بنگرید به: Hirsch, Abraham & Neil De Marchi (۱۹۸۴).

۲- Predictive Instrumentalism.

۳- مارشال، در کنار این که به ظرفیت پیش‌بینی‌کنندگی نظریه‌ها باور داشت، تأکید می‌کرد که فرضیه‌ها بایست بر مبنای شواهد واقعی برساخته شوند. برای آشنایی با مواجهه‌ی فریدمن با اقتصاد تجربه‌گرایانه‌ی مارشالی و اقتصاد فرمالیستی والرایی، بنگرید به:

Davis, John B, D. Wade Hands and Uskali Maki (۱۹۹۸), Handbook of Economic Methodology, Edward Elgar, pp. ۱۹۷-۲۰۰.

۴- واگویی پوپر به نقل از:

Hirsch, Abraham & Neil De Marchi (۱۹۸۴), "Methodology: A Comment on Frazer and Boland", The American Economic Review, Vol. ۷۴, No. ۴, p. ۷۸۴.

وارد می‌آورد. از آنجایی که نمی‌توان آن‌ها را جدا از کل فراگرد تولید علم نگریست و به این دلیل که خواه ناخواه، کیفیت آن‌ها بر سایر عرصه‌های اندیشه مؤثر می‌افتد، در ارزیابی‌شان به خوبی باید به تأثیری که بر نظریه‌های هم‌خانواده و کل ساحت اندیشه در آن رشته بر جای می‌گذارند، توجه داشت. در همین راستا در بخش سوم، به تأثیر معرفت‌شناختی روش‌شناسی ابزارانگاران‌ی فریدمن خواهیم پرداخت؛ اما در بخش زیر، با تکیه بر مسأله‌ی واقع‌گرایی فرض‌ها، می‌کوشیم تا نقدی درونی از مقاله‌ی فریدمن به دست دهیم؛ خواهیم دید که منظور فریدمن از "فرض"، به درستی مشخص نیست و همین ابهام، موجب می‌شود بخش‌های مهمی از مباحث وی درباره‌ی واقع‌گرایی فرض‌ها و غیرضروری بودن آن در امر پیش‌بینی، با دشواری روبه‌رو شوند.

۲- واقع‌گرایی فرض‌ها

۲-۱- ابهام فریدمن در تعریف فرض

پرسش اصلی فریدمن که بیانگر رهیافت ابزارانگاران‌ی وی می‌باشد، این است که آیا یک فرضیه را می‌توان به واسطه‌ی واقع‌گرا نبودن فرض‌هایش باطل دانست. فریدمن معتقد است واقع‌گرا نبودن فرض‌های یک فرضیه یا نظریه را نمی‌توان بهانه‌ای برای رد آن در نظر گرفت؛ این نظر کاملاً درست است و به لحاظ روش‌شناختی نیز توسط برنهاد دوئم-کواين^۱ پشتیبانی می‌شود، اما آیا همان‌طور که وی می‌گوید، تلاش‌هایی که برای هر چه واقع‌گراتر کردن فرضیه‌ها انجام می‌شود، کار فکری را از مسیر صحیح خود منحرف می‌کند؟ (فریدمن، ۱۹۵۳: ۱۴) پرسش مهم‌تر این است که از منظر روش‌شناسی، اهمیت واقع‌گرایی، اساساً برای چه نوع فرض‌هایی مطرح می‌شود؟ برای فریدمن، این دلالت‌های^۲ فرضیه است که در مقابل آزمون تجربی، به محک گذاشته می‌شود و نه فرض‌ها. آیا می‌توان از تأثیری که محتوای فرض‌ها بر دلالت‌ها می‌گذارند، چشم‌پوشی کرد. محتوای تقلیل‌گرایانه‌ی فرض بیشینه‌سازی در نظریه‌ی اقتصادی، خود بسیاری از سازوکارهای اقتصادی را که می‌تواند در تحلیل اقتصادی دلالت‌مند باشد، را نادیده می‌گیرد. هر فرض، بنا به محتوای ضمنی خود، متضمن دسته‌ای از دلالت‌هاست؛ همان دلالت‌هایی که به اعتقاد فریدمن، باید در برابر آزمون

۱- Duhem-Quine thesis: این ایده که هیچ فرضیه‌ای را نمی‌توان به صورت منفرد رد کرد؛ چراکه در مسیر آزمون فرضیه عوامل مختلفی (از جمله شرط‌های کمکی) دخیل هستند، به نحوی که منشأ دقیق ابطال نظریه را هرگز نمی‌توان به تمامی مشخص کرد.

۲- Implication.

تجربی به محک گذاشته شوند. جالب است که در این جا می توان برای روشن تر شدن مطلب، از یکی از مثال هایی بهره گرفت که خود فریدمن در مقاله اش مطرح کرده است. فریدمن در یکی از مثال هایش به این مطلب اشاره می کند که می توان با گرفتن این فرضیه ی "غیرواقع گرایانه" که در یک درخت، هر یک از برگ ها می کوشد در برابر برگ های مجاورش، بهره مندی خود از نور آفتاب را بیشینه سازد، تراکم مکانی برگ ها را در یک درخت با دقتی مناسب پیش بینی کرد (فریدمن، ۱۹۵۳: ۱۹). وی سپس اظهار می کند که نیازی به این فرض که برگ ها "از سر قصد" به چنین بیشینه سازی ای دست می زنند نیست، زیرا می توان این فرضیه را زیر چتر یک نظریه ی فراگیرتر (نظریه ی انتخاب طبیعی) قرار داد و آن را بدین صورت بازآرایی کرد که برگ هایی قادرند به حیات خود ادامه دهند که برحسب تصادف، در بخش هایی از درخت می رویند که امکان دسترسی آن ها به نور آفتاب بیش تر باشد.

به همین ترتیب، می توان در تحلیل چنین گفت که بنگاه هایی می توانند در اقتصاد دوام یابند که با برنامه ای از قبل یا به طور اتفاقی، به گونه ای عمل کرده اند که سود را بیشینه کنند. این همان فرمول "چنان که گویی"^۱ است؛ بدین معنا که تا زمانی که بتوانیم با استفاده از یک فرضیه، نتایج حاصل از رفتار پدیده ای را به خوبی پیش بینی کنیم، می توانیم فرض کنیم که پیامد رفتار آن پدیده، به گونه ای بوده "چنان که گویی" آن پدیده، مطابق با تصریح فرضیه عمل کرده است.^۲ با این حال، جالب است بدانیم فریدمن بیان می کند که برتری شکل دوم این فرضیه (با توسل به نظریه ی انتخاب طبیعی) به این دلیل نیست که درجه ی واقع گرایی آن افزون شده، بلکه بدین دلیل است که فرضیه در قالب این شکل، به بخشی از نظریه ی فراگیرتری تعلق پیدا کرده که قادر به تبیین شمار متنوع تری از پدیده هاست (فریدمن، ۱۹۵۳: ۲۰). مسأله همین جاست! اگر تنها معیار مناسب برای ارزیابی یک فرضیه، توان پیش بینی کنندگی آن است، در این صورت هیچ تفاوتی میان این دو فرضیه وجود ندارد. در این مثال، فریدمن بدون آن که بخواهد، به بخشی از سازگاری رهیافت خود لطمه می زند. در حقیقت، فرضیه در قالب شکل دوم، افق بیش تری از تبیین گری را فراپیش محقق می گشاید و افزایش ظرفیت

۱- As-if.

۲- به تعبیر بلند، اگر هدف ما تبیین پیامد حاصل از یک رفتار خاص است (برای مثال، منحنی تقاضای مشتق شده از فرض رفتار بیشینه گر)، تا زمانی که پیامدی که به واقع مشاهده می شود، همان پیامدی باشد که نتیجه ی رفتار مفروض ماست، در این صورت می توانیم فرض رفتاری خود را بپذیریم، حتی اگر این فرض به کلی کاذب باشد (بلند، ۱۹۹۷: ۲۶). در حقیقت، توجه ما پیامد ناشی از رفتار است و ما به تناظر پیامد مشاهده شده با پیامد رفتار مفروض می نگریم، نه به تطابق رفتار مشاهده شده با رفتار مفروض.

تبیین‌گری است که نظریه را قادر می‌کند تا پدیده‌های نو را به نحوی رضایت‌بخش پیش‌بینی نماید. به عبارت دیگر، فرضیه‌ی دوم، دلالت (رفتاری) خاصی را به پیش می‌کشد که درجه‌ی شمول تبیینی آن را افزایش داده و این به معنای افزایش توان پیش‌بینی متأثر از ارتقای توان تبیین‌گری فرضیه است.

نکته‌ی مهمی که فریدمن با غفلت (و چه بسا بی‌اطلاعی) نسبت به ضرورت، از طریق پیش‌کشیدن آن، کل استدلال خویش را مخدوش می‌کند، روشن نبودن منظور او از "واقع‌گرایی فروض" از یک سو و تفکیک نکردن فرض‌های کمکی^۱ از فرض‌های مولد^۲ از سوی دیگر است؛ فرض‌های کمکی، آن دسته از فرض‌هایی هستند که ما در فراگرد استنتاج، در گذر از فرضیه به پیش‌بینی، از آن‌ها بهره می‌گیریم (مانند فرض ثبات سایر شرایط^۳) و فرض‌های مولد، فرض‌هایی بنیادین هستند که ما فرضیه‌ها را اساساً بر مبنای آن‌ها می‌سازیم (مانند فرض اساسی پیشینه‌سازی). اگرچه این امکان وجود دارد که یک فرض در یک مورد، مولد و در مورد دیگر کمکی باشد (ملیتز ۱۹۶۵: ۴۲). فرض‌های کمکی، عمدتاً گزاره‌هایی درباره‌ی محتوای شرایط مفروض در فرضیه هستند، که در حقیقت به نحوی حدود و چارچوب گسترده‌ی آزمایشی نظریه را تعیین می‌کنند (فرض ثبات سایر شرایط را در نظر آورید)؛ بدیهی است که کیفیت شناختی این چارچوب و درجه‌ی هم‌خوانی آن با واقعیت (که توسط واقع‌گرایانه بودن فرض‌های کمکی تعیین می‌شود و پیش از عملکرد اجرایی نظریه و سنجش، توان پیش‌بینی‌کنندگی آن باید بررسی شود)، با کیفیت نظری فرضیه و نظریه، رابطه‌ی مستقیم دارد.

محصول نظریه، یا همان نتایجی را که ما از طریق رویارویی محتوای نظریه، با امور واقع و شواهد و پدیده‌های بیرونی، ادراک می‌کنیم، در صورت ناهم‌خوانی شدید فرضیه‌های کمکی با این امور واقع، به کلی اعتبار نظری خود را از دست می‌دهند. به‌عنوان مثال، فرضیه‌ای را در نظر بگیرید که بیان می‌دارد "تمام بنگاه‌های صنعت الف که به صورت رقابت کامل عمل می‌کنند، در شرایطی تولید می‌کنند که قیمت محصول تولیدی آن‌ها برابر با هزینه‌ی نهایی باشد"؛ در این فرضیه، رقابتی عمل کردن تمام بنگاه‌ها، می‌تواند به عنوان یک شرط کمکی در نظر گرفته شود. در این مثال، بدیهی است که رقابتی عمل نکردن بنگاه‌های صنعت مذکور در واقعیت، عامل تعیین‌کننده‌ای در ضرورت اصلاح و بازنگری در فرضیه‌ی ماست، حتی اگر پیش‌بینی‌های چنین

۱- Auxiliary assumptions.

۲- Generative assumptions .

۳- همان‌طور که بلاگ اظهار می‌کند، این مطلب از سوی بسیاری از مفسران، از جمله رات‌وین، ناگل و میلتز، به‌عنوان نقدی اساسی بر نگره‌ی فریدمن مطرح شده است. بنگرید به بلاگ. مارک ۱۹۹۴: ۱۴۵.

۴- Ceteris Paribus.

نظریه‌ای درست از آب درآید، زیرا هر چه شواهد بیش‌تر بر غیررقابتی عمل کردن بنگاه‌ها دلالت داشته باشند، مسلماً آزمون تجربی فرضیه (و در پی آن، نظریه) که در عطف به مشاهدات عینی انجام می‌پذیرد، با مشکلات بیش‌تری روبه‌رو خواهد شد.

اما در مورد فرض‌های مولد، باید گفت که از نظر روش‌شناختی، این فرض‌ها حتی در حالتی که غیرحقیقت‌گرایانه باشند، می‌توانند حامل دلالت‌هایی باشند که از درجه‌ای از صحت برخوردارند. در مورد مثال بالا، اگر فرضیه را این‌گونه بیان کنیم که "تمام بنگاه‌های صنعت الف، در شرایطی تولید می‌کنند که قیمت محصول تولیدی برابر با هزینه‌ی نهایی است"، شرط رقابت کامل به عنوان یک فرض مولد (فرضی که فرضیه از اساس به اتکای آن پا گرفته است) نمود می‌یابد؛ بر خلاف نمونه‌ی نخست که در آن واقع‌گرایانه‌بودن فرض رقابت کامل (به عنوان فرضی کمکی) نقش مهمی در اعتبار نظری فرضیه دارد، در این‌جا، این شرط (که حکم، شرطی مولد را دارد) می‌تواند ناواقع‌گرایانه باشد، زیرا از آن‌جایی که یک فرض مولد، به‌عنوان فرضی پایه‌ای در نظریه‌پردازی بروز می‌کند، به طور بالقوه می‌تواند دربرگیرنده‌ی تفسیرهای چندگانه باشد، و افزون بر این (و شاید دلیل مهم‌تر آن‌که)، از آن‌جایی که چنین فرض‌های بنیادینی در بدو امر، واقعیت را آرمان‌پردازی می‌کنند، نمی‌توانند به طور مستقیم و بی‌واسطه و با ارجاع به شواهد تجربی مورد درست‌آزمایی قرار گیرند.

به همین دلیل واقع‌گرایان فرض‌های مولد، نسبت به واقع‌گرایان فرض‌های کمکی، نقش کم‌رنگ‌تری را در اعتبار بخشی به فرضیه بازی می‌کند، چرا که دلالت‌ها و تعبیرهای این فروض، می‌تواند جدا از واقع‌گرایی صریح و مستقیم آن، ارزش صدق داشته باشند^۱. با این همه، نباید از نظر دور داشت، که درجه‌ی چنین ارزش صدقی با درجه‌ی واقع‌گرایی یا ناواقع‌گرایی فرض‌ها، رابطه‌ی تنگاتنگی دارد. در مثال پیش‌گفته شد هر چه تعداد بنگاه‌های فعال در صنعت الف، در عمل، رفتاری نزدیک‌تر به رفتار تعریف‌شده در شرایط رقابت کامل داشته باشند، می‌توان با اطمینان بیش‌تری به صحت نظری فرضیه و توان پیش‌بینی آن امید بست^۲. این بحث را می‌توان با مراجعه به

۱- در این رابطه، مکلاپ در مقاله‌ی خود "مسئله‌ی درست‌آزمایی در علم اقتصاد"، با ذکر این مطلب که فرض‌های بنیادین را نمی‌توان به طور تجربی آزمون کرد، به‌گونه‌ای می‌کوشد تا از ایستار فریدمن طرفداری کند. به‌طور مشخص بنگرید به: Machlup, Fritz ۱۹۵۵.

۲- لازم به یادآوری است که همین اطمینان، نیروی انگیزاننده و معتبر برای بهره‌گرفتن از یک فرضیه به‌عنوان شالوده و انگاره‌ای جهت پروراندن فرضیه‌های دیگر است؛ چیزی که نشان از ثمربخشی (fruitfulness) یک فرضیه یا نظریه دارد. افزون بر این مطلب (که در بخش سوم مقاله با تفصیل بیش‌تری بدان خواهیم پرداخت)، می‌توان به استدلال راتوین اشاره کرد که اظهار می‌کند فرض‌های واقع‌گرایانه حامل "دلالت‌های ضمنی"ی هستند که نقش مهمی در اعتباردادن به نظریه ایفا می‌کنند؛ در رابطه با نقد راتوین از فریدمن که با رویکردی احتمال‌گرایانه به مسئله‌ی تأیید (confirmation)، پرورده شده، بنگرید به: Rotwein, Eugene.

دیدگاه‌های مختلفی بسط داد که بر اهمیت گونه‌های مختلف فروض یک فرضیه در تحلیل تأثیر واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی آن‌ها بر اعتبار فرضیه تأکید می‌کنند.^۱ با این وصف، به طور کلی، هر چه میزان هم‌خوانی شواهد با فرض‌ها بیش‌تر باشد، دلیل عقلایی برای اطمینان به صحت فرضیه، محکم‌تر؛ زمینه برای آزمون تجربی فرضیه، فراهم‌تر و راه برای بهره‌گرفتن از دلالت‌های آن برای گمانه‌ورزی‌ها و نظریه‌پردازی‌های آتی هموارتر می‌شود.

۳- نقد بیرونی ابزارانگاران‌ی فریدمن: ابزارانگاری پیش‌بینی‌گرایانه در مقام برنامه‌ی پژوهش علمی واپس‌گرایانه^۲

یکی از مهم‌ترین دلایل طرفداری صریح و قاطع اقتصاددانان از ابزارانگاری غیرواقع‌گرایانه‌ی فریدمن این است که تأکید بر اهمیت واقع‌گرایی فرض‌ها، به معنای پافشاری بر ضرورت وجود رابطه‌ی بازنمایی بین محتوای فرضیه یا نظریه و شواهد واقعی، ناگزیر فضای نظری‌ای را که متخصصان علم اقتصاد (به‌ویژه مدل‌سازان) می‌توانند در چارچوب آن، نظریه‌ها و مدل‌های خویش را بپروراند، به میزان محسوسی محدود و مشخص می‌کند. در همین رابطه می‌توان از شکل مقتصدانه‌ی اندیشیدن متخصصان در تفکر اقتصادی مصداق آورد. بی‌شک، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تفکر در حوزه‌ی علم اقتصاد، میل به دستیابی به نتیجه‌ی مطلوب با حداقل هزینه‌ی ممکن است؛ به زبان رساتر، شیوه‌ی اندیشیدن اقتصاددانان، در پی سلطه‌ی روزافزون شکل فرمالیستی اثبات‌گرایی بر این رشته، خواسته یا ناخواسته، به تدریج اقتصادی‌تر (صرفه‌جوتر) شده است. ابزارانگاری، بی‌گمان همان ایستاری است که این شکل از اندیشه را پشتیبانی می‌کند و آن را به پیش می‌برد. اقتصاددانان، بدون آن که خود را درگیر ملاحظات انتقادی روش‌شناسی کننده، به طور مستقیم با این بهانه که هدف آن‌ها از عقل‌ورزی و استدلال، چیزی جز پیش‌بینی و کشف هم‌بستگی‌های موجود میان متغیرهای مشخص اقتصادی نیست، مسیر خود را در بی‌اعتنایی کامل نسبت به ارزش صدق نظریه‌های خویش، هموار می‌کنند.

همان‌گونه که پیش‌تر اظهار شد، نمی‌توان به سیاق نظریه‌گرایان و پیشینی‌انگاران که کل نظریه‌پردازی را تماماً مبتنی بر قیاس می‌دانند، ابزارانگاری را به کل رد کرد.

۱- برای نمونه بنگرید به سنخ‌بندی آرچیبالد در مورد انواع فروض ممکن در یک فرضیه‌ی اقتصادی:

Archibald, G.C. ۱۹۵۹.

۲- Degenerating.

انتقادهایی که عموماً بر این رهیافت وارد می‌شود، با تأکید بر خصلت تقلیل‌گرایانه‌ی آن نسبت به علم، فعالیت علمی و فضای نظریه‌پردازی، به پیامدهای استیلای این روش‌شناسی بر فعالیت‌های نظری اشاره می‌کنند. برای نمونه، کارل پوپر، به این دلیل با ابزارانگاری مخالفت می‌کرد که باور داشت کنش فکری در این رهیافت، از دغدغه‌ی کشف حقیقت، که فراگردی بی‌پایان، بارور و آینده‌نگرانه است، به کلی دست می‌شویید و اندیشه را در هوای تنگ معرفت‌شناسی غایت‌اندیشانه خفه می‌کند. به طوری کلی، نسخه‌ی افراطی ابزارانگاری در فلسفه‌ی علم معاصر از مشروعیت فلسفی چندانی برخوردار نیست (فایریند، ۱۹۶۴: ۳۰۸-۲۸۰).

در چارچوب یک نگاه کل‌نگر، در این بخش، در مسیری متفاوت از بخش نخست که به تحلیل منطقی- درونی بخش‌هایی از مقاله‌ی فریدمن دست زدیم، از دیدگاهی بیرونی و با توسل به مضمون نظریه‌ی پیشرونده^۱ و نظریه‌ی واپس‌گرایانه، که لاکاتوش در فلسفه‌ی علم برای متمایز کردن نظریه‌های ثمربخشی که می‌توان از شکل و محتوای آن‌ها در نظریه‌پردازی‌های آتی بهره برد، می‌کوشیم تا رهیافت روش‌شناختی فریدمن را به نحوی انتقادی به بحث گذاریم.

نگرش روش‌شناسانه‌ی لاکاتوش، که در فلسفه‌ی علم به MSRP یا "روش‌شناسی برنامه‌ی پژوهش‌های علمی" معروف است، نگرشی است فرانظریه‌ای، اما غیرتوجیه‌گرایانه^۲، بدین معنا که با اختیارکردن ایستار معرفت‌شناختی پویا و فراگردنگرانه، بر هیچ معیار عقلانی واحد و اقتدارگونه یا حجت نظری تمامیت‌یافته‌ای که به عنوان توجیهی بر مسأله‌ی پس‌گشت بی‌پایان^۳ در استدلال‌های عقلانی ارائه می‌شود (معیار توان پیش‌بینی، ابطال‌گرایی، درست‌آزمایی و...)، تکیه نمی‌کند^۴. صرف نظر از پرداختن به این مطلب که نگرش لاکاتوش به دلیل غیرتوجیه‌گرایانه بودنش، چگونه از بند محدودیت‌های نگرش‌های اثبات‌گرایانه به علم (که عمدتاً در کلنجار با مسأله‌ی

۱- Progressive.

۲- Unjustificationist .

۳- Infinite regress.

۴- پس‌گشت بی‌پایان، نماینده‌ی یکی از مشکلات کلاسیک ناشی از محدودیت ذاتی استدلال‌های عقلانی در عرصه‌ی ارزیابی تجربی است، مشکلی که به‌نحوی غیرمستقیم به مسأله‌ی استقرار برمی‌گردد؛ این که فراگرد منطقی حاکم بر ارزیابی تجربی یک استدلال عقلانی، گرفتار پس‌گشت بی‌پایان است و برای رهایی از این دام چاره‌ای جز این نیست که در مرحله‌ای از تحلیل، به معیار ثابت و استاندارد چالش‌ناپذیری تکیه کنیم و آن را سرآغاز استنباط‌های خویش قرار دهیم. ویبل در نقد خود بر روش‌شناسی فریدمن، به مناسبت این مطلب با رهیافت فریدمن و سایر رهیافت‌های بدیل اشاره می‌کند:

Wible James, R.

استقرا به ایمان‌باوری و یا شکاکیت پهلو می‌زنند^۱ می‌گریزد، در این جا ما با تمرکز بر دلالت‌های معرفت‌شناختی این نگرش در رابطه با نظریه‌های پیشرو و واپس‌گرایانه، به نقد بیرونی روش‌شناسی فریدمن می‌پردازیم.

اصولاً یکی از ویژگی‌های رهیافت‌های غیرتوجیه‌گرایانه به علم این است که این رهیافت‌ها در رابطه با اعتبارسنجی نظریه، عمدتاً معیار پوپری ابطال‌گرایی را در بلندمدت می‌پذیرد. بدین معنا که به دلیل اتخاذ نگرشی واقع‌گرایانه به ماهیت پارادایمی علم، اعتبار یک فرضیه یا نظریه‌ی علمی، به دور از تحمیل یک معیار تجویزی واحد، موقتاً برای دوره‌ای پذیرفته می‌شود و این زمان و دگرگونی‌های پارادایمی است که در بلندمدت، حقانیت علمی آن را به داوری می‌گذارد. این رهیافت، برپایه‌ی این واقعیت خود را مشروع می‌سازد که شناختن و شناساندن صحت یا کذب یک نظریه‌ی درست یا نادرست، با وجود حضور خیل کثیر معیار‌گذاری‌های متمایز (و گاه متباین) که هر یک، به نحوی عقلایی، واجد درجه‌ای از حقیقت‌اند، تقریباً ناممکن است.

در بستر همین ایستار بلندمدت‌نگر به اعتبارسنجی فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی است که لاکاتوش، برنامه‌ی پژوهشی پیشرو را از برنامه‌ی پژوهشی واپس‌گرایانه جدا می‌کند. می‌دانیم که در نظریه‌ی فلسفه‌ی علم لاکاتوش، در یک پیش‌نمای کلان، سنجش‌گری پوپری نسبت به کیفیت درونی نظریه‌ها در برابر نقد ابطال‌گرایانه، به‌رگه‌هایی از اجتماع‌نگری کوهنی نسبت به عاملیت‌های اجتماعی - نهادی در ساختار انقلابی علم به هم می‌آمیزند و نگره‌ی نظری پربراری را نقش می‌زند که در قیاس با روش‌شناسی تهاجمی پوپر و روش‌شناسی تدافعی کوهن^۲، با چشم‌اندازی عمیق و ژرف‌کاو به ماهیت سازه‌های علمی، نظر می‌افکند. اما جان‌مایه‌ی کار وی، هم‌روح با این دیدگاه پوپری است که بن‌مایه‌ی فعالیت علمی، اکتشاف است و کاربست‌های متداول علم (تبیین و پیش‌بینی) را نمی‌توان در غیاب مهم‌ترین وجه علم، یعنی اکتشاف، ارزیابی کرد.

برای لاکاتوش، نظریه، زمانی پیشرونده و مترقی است که بتواند یک پدیده‌ی جدید و نوظهور را تبیین کند، حتی اگر پیش از ظهور آن، پدیده‌ی مذکور را پیش‌بینی نکرده

۱- در شکاکیت معرفت‌شناختی (Skepticism)، دست‌یابی به دانشی که به‌نحوی نهادی یا تجربی یا عقلی معتبر باشد، ناممکن است؛ در ایمان‌باوری (Fideism) نیز برای پرهیز از مشکل استقرا، در نظریه‌پردازی، ناگزیر باید فرض‌هایی را در مقام بن‌انگاره‌های مطلقاً صحیح و چالش‌ناپذیر پذیرفت.

۲- بلاک، به‌درستی نگره‌ی لاکاتوش را نسبت به دیدگاه غیرتاریخی و سخت‌گیرانه‌ی پوپر و دیدگاه نسبی‌گرایانه‌ی کوهن، نگرشی متعادل می‌داند؛ بنگرید به: بلاک ۱۹۹۴: ۷۴.

باشد. منطق چنین اکتشافی حکم می‌کند که یک نظریه‌ی علمی، همواره براساس ظرفیت خود در هموار کردن مسیر پژوهش‌های آتی مورد سنجش قرار گیرد. به عقیده‌ی لاکاتوش، در طول زمان و در فراگرد عقل‌ورزی‌های علمی، هرگاه یک برنامه‌ی پژوهشی، که بنا به تعریف، مجموعه‌ای از نظریه‌های همگون است که در قالب پارادایم مشخصی هم‌بسته شده‌اند، با ابطال مواجه شود، در کمربند محافظتی آن که شامل فرض‌های کمکی و شرایط حاشیه‌ای است، دگرگونی‌هایی ایجاد می‌شود که در نتیجه‌ی آن ممکن است محتوای آن نظریه، افزایش یا کاهش یابد. با این وصف، یک برنامه‌ی پژوهش علمی به لحاظ نظری پیشرو است که پس از پشت سر گذاشتن تغییرات و تعدیلاتی که به واسطه‌ی مواجهه با ابطال به خود پذیرفته، نسبت به نسخه‌ی پیشین، "محتوای تجربی" بیش‌تری داشته باشد؛ این بدان معناست که نسخه‌ی تعدیل‌یافته‌ی چنین برنامه‌ی، نسبت به پیش‌بینی پدیده‌های جدید و نامنتظره از خود حساسیت نشان می‌دهد. از سوی دیگر، اگر مشخصه‌ی برنامه‌ی پژوهش علمی، افزودن بی‌پایان تعدیل‌های خاص باشد؛ به‌گونه‌ای که چنین تعدیل‌هایی فقط به کار تطبیق نظریه‌ی موجود با داده‌های نو بیاید، در این صورت به چنین برنامه‌ی پژوهش علمی‌ای، برچسب واپس‌گرایی می‌زنیم.^۱ به زبان دیگر، اگر یک نظریه بتواند در کار پیش‌بینی‌های موارد نو که در قالب رده‌ی موضوعات حاضر، اما خارج از نمونه‌ی دردست هستند، به نسبت و به نحوی نظام‌مند، موفق شود، می‌گوییم که نظریه، پیشرو است، در غیر این صورت، اگر محصول یک نظریه، تنها پیش‌بینی موارد تماماً مشخص‌شده در نمونه‌ی حاضر باشد، و نظریه هیچ قابلیت در ردگیری تبیین و پیش‌بینی نمونه‌های جدید نداشته باشد، نظریه واپس‌گرایانه است.

پیداست که بر پایه‌ی چنین رویکردی، معیار مؤفقیت یک نظریه‌ی علمی، تابع اثبات ثمربخشی و باروری آن در طی زمان است. آنچه که پیش‌تر، از آن به عنوان خصلت پراگماتیک یا کاربردگرایانه یاد کردیم، در همین مطلب نهفته است: به زبان پوپری، یک نظریه هر اندازه که بیش‌تر بتواند توانایی و ظرفیت خود را در پیش‌بینی پدیده‌های نو اثبات کند، نظریه‌ی بهتری است. خصلت پیش‌بینی‌گرایانه‌ی ابزارانگاری مورد نظر فریدمن، با تنگ کردن افق دید پژوهشگر، وی را نسبت به توجه به چنین مطلبی غیرحساس می‌کند؛ حساسیتی که بدون توجه به سوبه‌ی تبیینی نظریه نمی‌توان نسبت به حضور آن در فراگرد نظریه‌پردازی خوش‌بین بود. توان نظریه در پاسخ‌گویی به تبیین

و پیش‌بینی پدیده‌های نوظهور، چیزی نیست جز ظرفیت عمومی آن در رشد دانش؛ به این ترتیب، لاکاتوش هم‌داستان با چارلز سندرس پیرس، فیلسوف پراگماتیست معتقد است که رشد و بسط دانش را باید نماینده‌ی راستین پیگیری حقیقت دانست (دیویس، هندس و ماکی، ۱۹۹۸: ۲۷۲).

با این وصف، باید پرسید نظریه‌ای که بر اساس رهیافت ابزارانگاره‌ی مورد نظر فریدمن پرورده شده، تا چه اندازه پیشرو یا واپس‌گرایانه است. در این زمینه، اسپيرو لاتسیس^۱، معتقد است بر پایه‌ی فلسفه‌ی علم لاکاتوشی، علم اقتصاد نئوکلاسیکی برآمده از روش‌شناسی فریدمن، یک شبه علم^۲ است که نظریه‌هایی واپس‌گرایانه عرضه می‌دارد؛ زیرا به دلیل رهیافت روش‌شناختی خاص خود، قادر به پیش‌بینی هیچ پدیده‌ی جدیدی نیست (لاتسیس ۱۹۷۲: ۲۴۵-۲۰۷). جدا از این که اطلاق شبه‌علم به نظریه‌ی اقتصادی نئوکلاسیک، مبتنی بر ابزارانگاری چه وجهی دارد، با توجه به آن چه درباره‌ی رهیافت روش‌شناختی فریدمن اظهار شد، آشکار است که علم مبتنی بر چنین روش‌شناسی‌ای نمی‌تواند الزامات علمی بایسته برای پیش بردن اکتشاف را برآورده کند. همان‌طور که بلند اظهار داشته، تمرکز اصلی ابزارانگاری، حل مسائل واقعی در کوتاه‌مدت است (بلند ۱۹۹۷: ۳۷)، در ابزارانگاری، هر نظریه‌ای که نتواند هدف عملی کوتاه‌مدت مقرر (پیش‌بینی) را تأمین کند، ابطال و کنار نهاده می‌شود، جدا از این که به لحاظ نظری، واجد چه عناصر و قابلیت‌هایی برای پروراندن سایر نظریه باشد.

همان‌گونه که دیدیم، ابزارانگاری فریدمن، در سوی دیگر طیفی که در آن از نسبت نظریه یا واقعیت صحبت می‌شود، در مقابل نظریه‌گرایی^۳ قرار می‌گیرد؛ بدین معنا که نظریه، فرضیه‌هایش و تمام عناصر نظری در آن فقط در مقام مجموعه‌ای از ابزار در نظر گرفته می‌شوند که به کار می‌روند تا پیش‌بینی‌های دقیق را حاصل آورند. ضعف بنیادین این رهیافت، به تأثیر همین تلقی از نظریه برمی‌گردد که در چارچوب آن، نسبت به پیامد کیفیت نظریه و نحوه‌ی پردازش آن بر عرصه‌ای که در چشم‌انداز گسترده‌تر نظریه‌پردازی، به‌نحوی ناگزیر به دنبال خود پدید می‌آورد، بی‌اعتناست؛ این بی‌اعتنایی، نتیجه‌ی ناگزیر ابزارانگاری است. برای فریدمن، نظریه، "جعبه‌ی بایگانی" ای است که ما با قراردادن فرض‌ها و بن‌انگاره‌ها در آن و سامان دادن آن‌ها براساس یک روش مدون، می‌خواهیم نتیجه‌ی دلخواه خود را که چیزی جز پیش‌بینی پدیده‌های مورد نظر نیست،

۱- Spiro Latsis .

۲- Pseudo-science .

۳- Theoreticism.

به دست آوریم؛ غافل از این که این جعبه (که از قضا چیزی بیش تر از محلی برای قراردادن فرض‌ها، استدلال‌ها و گزاره‌ها است) نقش جانبی، اما خطیری در کل فضای اندیشه و کیفیت شناسایی ما دارد.

همان‌طور که گفتیم، ابزارانگاری پیش‌بینی‌گرایانه‌ی فریدمن، به دلیل ماهیت کوتاه‌مدت‌نگر خود، بسیاری از سویه‌های مفید برنامه‌ی پژوهشی مارشالی را از کف می‌دهد، سویه‌هایی که از رهگذر نگاهی تجربه‌گرایانه، اما کل‌نگر به نتیجه‌ی علمی و شناختی‌ای که هر نظریه بر کل پیکره‌ی نظریه‌ی اقتصادی نظر می‌کند و به میانجی تأکید بر ارتقای توان نظریه در پیش‌بینی پدیده‌های نوظهور (و نه فقط رده‌ی مشخص و تعریف شده‌ای از پدیده‌ها) بر ضرورت پیشرو بودن آن صحنه می‌گذارد. کوتاه سخن این که، پراگماتیسم نهفته در ابزارانگاری پیش‌بینی‌گرایانه‌ی فریدمن، پراگماتیسم کوتاه‌مدت‌نگری است که در بلندمدت بسیاری از اهداف عمل‌گرایانه‌ی نظریه‌پردازی را از شکل می‌اندازد. نشان دادن معیار "مؤفقیّت در پیش‌بینی"، به مثابه‌ی تنها معیار ابطال‌گری یک نظریه، از ابزارانگاری فریدمن رهیافتی ساخته است. که پس از ابطال‌گری در آن چیزی جز فضای تهی و سترون برجای نمی‌ماند. اگر ما نظریه را در چارچوب ابزارانگاری محض بنگریم، به واسطه‌ی این واقعیت که محتوای تجربی فرض‌ها و کیفیت تبیینی ساختار نظریه فاقد اهمیت هستند، ناگزیر پس از هر ابطال باید از نو کار را آغاز کنیم، چرا که با اتکا بر چنان معیاری زمینه را از وجود هر ساخت‌مایه‌ای که بتواند ما را در پروراندن نظریه‌های بهتر یاری کند، پاک کرده‌ایم. به‌طور کلی این دشواری مخصوص هر رهیافتی است که از نقش شناختی تبیین و ارزش نظری آن در نظریه‌پردازی چشم‌پوشی کند. در این چشم‌انداز، ابزارانگاری، برخلاف باور بلند که آن را در قالب یک روش‌شناسی خودبسنده تعبیر می‌کند، هیچ تضمین و مبنای تأییدپذیری بر کارآمدی عملی خود در مقام یک برنامه‌ی پژوهشی به دست نمی‌دهد.

۴- نتیجه‌گیری و ملاحظات پایانی

رهیافت ابزارانگاران‌انه‌ی فریدمن، با وجود اقبال چشمگیری که در نزد اقتصاددانان دارد، در برگرفته‌ی نارسایی‌های متعددی است که با واگفتن آن‌ها می‌توان پذیرش آن را به منزله‌ی یک رهیافت روش‌شناسانه‌ی شایسته در عرصه‌ی تحلیل اقتصادی به شدت به چالش گرفت. بدون تردید کار روش‌شناختی فریدمن، که می‌توان او را شارح مدرن سنت روش‌شناختی مارشال به شمار آورد، بی‌بهره از عناصر سازنده و مفید نیست؛ نگاه او نسبت به نظریه اگرچه ابزارانگاران‌انه است، اما دست‌کم به دلیل وجود انگیزه‌های

تجربه‌گرایانه در آن، می‌تواند نقش مهمی در نقد نگرش رسمی در نظریه‌ی اقتصادی که آلوده‌ی فرمالیسم کور و نظریه‌گرایی شده، داشته باشد. با این حال، چنان که استدلال کردیم، دشواری‌های نظری و فلسفی نسخه‌ی حدی فریدمن از ابزارانگاری، یعنی ابزارانگاری پیش‌بینی‌گرایانه، چنان جدی هستند که ارزش‌های بالقوه‌ی تجربه‌گرایی او را از درون تهی می‌کنند.

در قسمت نخست تحلیل (بخش دوم)، که نقد درونی مقاله‌ی فریدمن با تمرکز بر عبارات صریح مقاله‌ی فریدمن مورد توجه قرار گرفت، مشاهده شد که چگونه ناآگاهی یا سهل‌انگاری فریدمن در مورد فروض، دیدگاه وی در مورد واقع‌گرایی فرض‌ها را دچار مشکل می‌کند. فریدمن هیچ‌گاه منظور خود از فروض نظریه را به روشنی مشخص نکرد و دیدیم که چگونه همین امر، کل دفاع او از بی‌اهمیت‌بودن واقع‌گرایانه‌بودن فرض‌ها را مسأله‌دار می‌کند. صرف‌نظر از این مشکل، استدلال کردیم که نمی‌توان به بهانه‌ی تأکید بر پیش‌بینی، نسبت به بسندگی مقدمات منطقی و نظری (اصول موضوعه، بن‌انگاره‌ها، فرض‌های کمکی و...) بی‌تفاوت بود. گفتیم که قاعده‌مندی‌هایی که پیش‌بینی اساساً به منظور ردگیری آن‌ها پا به میان می‌گذارد، توسط تبیین‌هایی تولید می‌شوند که صحت و شایستگی آن‌ها رابطه‌ای تنگاتنگ با محتوای درونی نظریه دارد.

در بخش سوم، با معرفی برخی از مضامین بنیادین فلسفه‌ی علم لاکاتوش، با چشم‌اندازی کلان و معرفت‌شناختی، به نقد بیرونی مقاله دست زدیم. گفته شد که بی‌اعتنایی ابزارانگاری مورد نظر فریدمن به مسائل موجود پیرامون اهمیت "تبیین" و پیوند درونی و ناگسستگی آن با "پیش‌بینی"، سبب می‌شود تا سویه‌های پراگماتیک دیدگاه وی به نحو درمان‌ناپذیری سترون شوند. با توسل به دیدگاه لاکاتوش در رابطه با نظریه‌های پیشرو و واپس‌گرایانه، دلیل آوردیم که ابزارانگاری، به واسطه‌ی نگرش خاصی که به نظریه دارد، با تحمیل وضعیتی ایستا به نظریه (در قالب ابزارواره‌کردن آن)، فراگرد نظریه‌پردازی را با موانع جدی و گذرناپذیری روبه‌رو می‌کند.

در پایان باید گفت، رویکرد روش‌شناختی فریدمن، در عین حال که باگریز از استقرارگرایی و قیاس‌گرایی، به لحاظ منطقی، مسیر معتدلی را پیش می‌گیرد، به لحاظ معرفت‌شناختی، در نادیده‌گرفتن پیامدهای منفی ابزارانگاری، بر نظریه‌ی اقتصادی راه افراط می‌رود؛ به نحوی که خود نوعی فرمالیسم پیش‌بینی‌گرایانه را به پیش می‌کشد که میزان واپس‌گرایانه‌بودن آن، اگر از فرمالیسم نظریه‌گرایی (والراسی) بیش‌تر نباشد، کم‌تر هم نیست. ابزارانگاری پیش‌بینی‌گرایانه‌ی فریدمن، فارغ از دشواری‌های درونی‌اش، با

تأیید اصل پذیرش فرض‌های غیرواقع‌گرایانه، ساحت نظریه‌پردازی را به قهقرا می‌برد: نظریه‌ای که به‌نحوی گزافه‌آمیز، سوبه‌ی تبیینی خود را فدای پیش‌بینی کند و فراگرد تطور خود را تماماً به عرضه‌ی پیش‌بینی واگذارد، به واسطه‌ی مغفول نهادن زمینه‌هایی که تنها در تبیین می‌توان بر آن‌ها پرتو افکند، مسیر خود را در پیش‌بینی پدیده‌های نوظهور، ناهموار می‌سازد: افراطی عقیم‌کننده که روش‌شناسی مارشالی اصیل در برابر آن موضع می‌گیرد.

فهرست منابع

- ۱- بلاگ، مارک (۱۹۹۴)، روش‌شناسی علم اقتصاد، ترجمه‌ی غلامرضا آزاد (ارمکی)، نشر نی، ۱۳۸۰
- ۲- Archibald, G. C. (۱۹۵۹), "The State of Economic Science", *British Journal for the Philosophy of Science*, Vol. ۱۰ (۳۷), pp: ۵۸-۶۹.
- ۳- Bear, D. V. T. and Daniel Orr (۱۹۶۷), "Logic and Expediency in Economic Theorizing", *Journal of Political Economy*, April ۱۹۶۷, pp: ۱۸۸-۹۶.
- ۴- Boland, Lawrence (۱۹۷۹), "A Critique of Friedman's Critics", *Journal of Economic Literature*, June ۱۹۷۹, pp: ۵۰۳-۲۲.
- ۵- Boland, Lawrence (۱۹۸۷), "Boland on Friedman's Methodology: A Summation", *Journal of Economic Issues*, Vol. ۲۱, No. ۱ (Mar., ۱۹۸۷), pp: ۳۸۰-۳۸۸.
- ۶- Boland, Lawrence (۱۹۹۷), *Critical Economic Methodology*, Routledge
- ۷- Caldwell, Bruce (۱۹۷۹), "Two Suggestions for the Improvement of Methodological Work in Economics" *American Economist*, pp: ۵۶-۶۱.
- ۸- Caldwell, Bruce (۱۹۸۰a), "Positivist Philosophy of Science and the Methodology of Economics", *Journal of Economic Issues*, Fall ۱۹۸۰, pp: ۵۳-۷۶.
- ۹- Caldwell, Bruce (۱۹۸۰b), "A Critique of Friedman's Methodological Instrumentalism", *Southern Economic Journal*, Vol. ۴۷, No. ۲, pp: ۳۶۶-۳۷۴.
- ۱۰- Caldwell, Bruce (۱۹۹۲), "Friedman's Predictivist Instrumentalism – A Modification", *Research in the History of Economic Thought and methodology*, Vol. ۱۰, pp. ۱۱۹-۲۸.
- ۱۱- Caldwell, Bruce (۱۹۸۰), "A Critique of Friedman's Methodological Instrumentalism", *Southern Economic Journal*, Vol. ۴۷, No. ۲ pp: ۳۶۶-۳۷۴.
- ۱۲- Davis, John B, D. Wade Hands and Uskali Maki (eds.) (۱۹۹۸), *Handbook of Economic Methodology*, Edward Elgar

- 13- Dennis, Ken (1986), "Boland on Friedman: A Rebuttal", *Journal of Economic Issues*, Vol 20, pp. 633-60.
- 14- Dugger, William M. (1983), "Two Twists in Economic Methodology: Positivism and Subjectivism", *American Journal of Economics and Sociology*, Vol. 42, No. 1, pp:70-91.
- 15- Machlup, Fritz (1900), "The Problem of Verification in Economics", *Southern Economic Journal*, Vol 22, pp:1-21.
- 16- Frazer, W. and Boland, L. A. (1983), "An Essay on the Foundations of Friedman's Methodology" *American Economic Review*, Vol 73, pp:129-144.
- 17- Friedman, Milton (1953), "The Methodology of Positive Economics", in *Essays in Positive Economics*. Chicago: University of Chicago Press, pp:3-43.
- 18- Hirsch, Abraham & Neil De Marchi (1984), "Methodology: A Comment on Frazer and Boland", *The American Economic Review*, Vol. 74, No. 4
- 19- Klappholz, K. and J. Agassi (1909), "Methodological Prescriptions in Economics", *Economica*, February 1909, pp: 60-74.
- 20- Koopmans, Tjalling C (1907), *Three Essays on the State of Economic Science*, New York:McGraw-Hill.
- 21- Lakatos, Imre (1970), "Falsification and the Methodology of Scientific Research Programs" in *Criticism and the Growth of Knowledge*, edited by I. Lakatos and A. Musgrave. Cambridge, Eng. : Cambridge University Press, 1970, pp: 91-196.
- 22- ____ (1971), "History of Science and Its Rational Reconstructions" in *Boston Studies in the Philosophy of Science*, Vol. 8, PSA 1970: In Memory of Rudolph Carnap, edited by R. Buck and R. Cohen. Dordrecht, Holland: D. Reidel Publishing Co. , 1971, pp: 91-136.
- 23- Machlup, Fritz (1900), "The Problem of Verification in Economics" *Southern Economic Journal*, Vol XXII, pp:1-21.
- 24- Maki, Uskali (1992), "Friedman and Realism", *Research in the History of Economic Thought and Methodology*, Vol 10, pp:171-190
- 25- Melitz, Jack (1960), "Friedman and Machlup on the Significance of Testing Economic Assumptions. " *Journal of Political Economy*, February 1960, pp: 37-60.
- 26- Nagel, Ernest (1963), "Assumptions in Economic Theory", *American Economic Review Papers and Proceedings*, May 1963, pp: 211-19.
- 27- Rosenberg, Alexander (1976), *Microeconomic Laws, A Philosophical Analysis*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- 28- Rotwein Eugene (1909), "On the Methodology of Positive Economics", *Quarterly Journal of Economics*, Vol 73, pp: 004-70.

- ٢٩- _____ (١٩٧٢), "Reply", *Quarterly Journal of Economics*, November ١٩٧٢, pp: ٦٦٦-٦٦٨.
- ٣٠- _____ (١٩٨٠), "Friedman's Critics: A Critic's Reply to Boland. ", *Journal of Economic Literature*, December ١٩٨٠, pp: ١٥٥٣-١٥٥٥.
- ٣١- Samuelson, P. A. (١٩٦٦), *The Collected Scientific Papers of Paul. A. Samuelson*, J. E. Stiglitz (ed.). Cambridge, Mass: The M. I. T. Press, Vols ١,٢.
- ٣٢- Thygesen, Niels (١٩٧٧), "The Scientific Contributions of Milton Friedman", *The Scandinavian Journal of Economics*, Vol. ٧٩, No. ١, pp: ٥٦-٩٨.
- ٣٣- Tarascio, Vincent J. and Bruce Caldwell (١٩٧٩), "Theory Choice in Economics: Philosophy and Practice. " *Journal of Economic Issues*, December ١٩٧٩, pp: ٩٨٣-١٠٠٦.
- ٣٤- Wible, J. R. (١٩٨٢), "Friedman's Positive Economics and Philosophy of Science", *Southern Economic Journal*, Vol ٤٨, pp: ٣٥٠-٣٦٠.
- ٣٥- Wong, Stanley (١٩٧٣), "The F-Twist and the Methodology of Paul Samuelson", *American Economic Review*, June ١٩٧٣, pp: ٣١٢-٣٢٥.

